شرح فقره‌ی «ونحمده بالحمد الذي ارتضاه لخلقه ، وأوجب قبوله على نفسه»

- بررسی احترازی یا توضیحی بودن وصف «الذی ارتضاه لخلقه» برای «الحمد»
- وصف توضیحی در فقره‌ی «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِکْرِهِ»
- نظر به جنس یا مصادیق حمد؛ تفاوت قید احترازی و توضیحی در فقره «بالحمد الذي ارتضاه لخلقه»
- شروع کلام با «نحمده» و اظهریت احترازیت
- حمد مرتضی، حمد مطابق با سنت
- مراتب حمد
- تفاوت ارتضی و قبول حمد، تفاوت بین انشاء و امتثال

بررسی احترازی ای توضیحی بودن وصف «الذی ارتضاه لخلقه» برای «الحمد»

> «ونحمده بالحمد الذي ارتضاه لخلقه ، وأوجب قبوله على نفسه ، وأشهد أن لا إله إلا اللّه وحده لا شريك له»[1].

«**و نحمده بالحمد الذي ارتضاه لخلقه**»؛ خداوند متعال را حمد می‌کنیم، به آن حمدی که برای خلقش راضی است تا آن گونه آن را حمد کنند. «**وأوجب قبوله على نفسه**»؛ و ایجاب کرده قبول حمد این بندهاش را برخودش. یعنی اگر من را حمد کنی از توی بندهام قبول می‌کنم.

سؤال این است که «الذی» وصف احترازی است، ای وصف توضیحی است؟ «نحمده بالحمد»؛ نه هر جور حمدی، فقط خصوص حمدی که «ارتضاه لخلقه». آن وقت «اوجب قبوله على نفسه». من امیرالمؤمنین آن جوری حمد می‌کنم. این احترازی می‌شود. ای اینکه وصف توضیحی است؛ یعنی حمد خداوند متعال وسعتی دارد که هر کجا بیایی، حمد خدا است؟ «الحمد»، داریم، جنس حمد را توضیح می‌دهیم. خدا را به «الحمد» حمد می‌کنیم. حمد چیست؟ «الحمد الذی ارتضاه لنفسه». او این حمد را قبول کرده و پذیرفته که به‌عنوان جنس برای او به کار برود. «و اوجب قبوله على نفسه»؛ قبول این حمد را از مخلوقش بر خودش ایجاب کرده است.

کدام یک از اینها اظهر است؟ آیا «الذی»، احترازی از حمدهای دیگر است؟ یا توضیح است برای جنس حمد که حمد خدای متعال به این صورت است؟

شاگرد: می‌توان هر دو را در نظر داشت.

استاد: بله، در استعمال لفظ در اکثر از یک معنا اگر جامع ... .

شاگرد: وجوب قبول هر حمدی به تناسب هر حمد است. یک وجوب قبول بر اساس مسامحه و توسعه در رحمت است. این برای حمدهای لایق به شأن نیست. اما یک حمدی هم هست که براساس توصیفات قبلی است که وجوبش هم به مرتبه خودش است.

شاگرد ۲: بستگی به این دارد که کسی که می‌خواهد حمد کند آیا در مقام تعلیم حمد است، یا در مقام تشکر و ثنای الهی است. اگر در مقام تعلیم باشد، احترازی است و هر حمدی نمی‌شود. این حمد باید مبتنی‌بر معرفت خداوند متعال باشد، و هر نعمت و ثنائی جایگاه خودش را دارد. لذا باید این‌ها تبیین شود.

---

[1]. شیخ صدوق، التّوحيد، ج 1، ص ۷۳.

وصف توضیحی در فقره‌ی «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِکْرِهِ»

استاد: ببینید در نهج‌البلاغه شریف یک خطبه هست که از غرر خطبه‌هاست. این خطبه دم و دستگاهی دارد. اگر قبلاً دیده‌اید به منزل بروید و یک بار دیگر نگاه کنید. اگر هم تا حالا ندیده‌اید، حتماً نگاه کنید. شروع آن خطبه‌ی شریفه این است: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِکْرِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزِیدِ مِنْ فَضْلِهِ»[1]، در اینجا به‌طور قطع «الحمد» ناظر به جنسش است. «جعل الحمد مفتاحا لذکره». در اینجا علیه السلام حضرت کاری ندارند که این حمد، حمد بنده‌ی قاصری که خدا را به‌هیچوجه نشناخته و حمدی هم که می‌کند سر تا پایش بی معرفتی و کفر باطنی است. اصلاً منظورشان این نیست. اصلاً ناظر به آن نیستند. «الحمد لله الذی جعل الحمد» یعنی جنس حمد. راجع به ماهیت حمد صحبت می‌کنند. خدا این شأن را به حمد داده است. اما همین جنسی که «جعله مفتاحا لذکره و سببا لمزید من فضله» است، اگر در مصادیقش بیایید، که می‌خواهد از حامدین با معرفتی که دارند صادر شود؛ وقتی می‌خواهد از این حامدین با مراتبی که دارند صادر شود، آن وقت بعضی از آنها حمد لایق بجنابه نیست. حمدی است که با تخیلات خودش است.

شیخ بهائی دارند؛ اینها برای من جالب است. چند بار دیگر هم عرض کرده‌ام. به نظر شیخ بهائی در کشکول فرموده‌اند. فرموده‌اند از اموری که اولیاء از آن واهمه دارند و کمرشکن است ...؛ این تعبیری کمر شکن، در دو جا یادم هست. یکی آشیخ غلامرضا فقیه خراسانی داشتند که از علمای بزرگ یزد و صاحب کرامات بودند. شاگردِ ایشان می‌گفت حاج شیخ می‌گفتند که این آیه‌ی قرآن کمرشکن است. واقعاً هم حاج شیخ بگوید کمرشکن است! من ِطلبه حرف حاج شیخ را نمی‌فهمم. فرمودند این آیه‌ی قرآن کمرشکن است. آیه چیست؟: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»[2]. حاج شیخ بگوید کمرشکن است، فکرش را نکرده‌اید و در شده‌اید. این یکی بود.

مورد دیگر را مرحوم شیخ در کشکول دارند. تعبیرشان این است که برای اولیاء کمرشکن است.

این روایت است: «النمل الصغار تتوهم أنّ للّه تعالی زبانتين كما لها»[3]؛ این مورچه‌ها خیال می‌کنند خداوند هم باید دو شاخک داشته باشد. اگر نداشته باشد که چطور می‌خواهد خدایی کند! شیخ بهائی از این چه فهمیده‌اند؟ از این فهمیده‌اند که همه‌ی ما با این مورچه شریک هستیم. در معرفت خدای متعال ما با این مورچه فرقی نداریم! او می‌گوید خدا نمی‌تواند بدون دو شاخک باشد، ما هم خیلی از چیزهایی که مقوم کمالات اصلیه می‌دانیم، همینطور هستیم. می‌گوییم خدا بدون اینها نمی‌شود. معلوم می‌شود که شیخ مطلب بالایی را فهمیده‌اند.

شاگرد: توصیف به صفات مخلوقین است.

استاد: بله، تشبیه است. این خیلی مهم است. از کتل مهم است؛ «عَقَبَةً كؤودا»[4]. عقبه‌ی کئودی است که از اینجا در شود. عبارت شیخ یادم نیست. خیلی وقت قبل دیده بودم یادم می‌آید و می‌گویم. می‌خواستم دوباره مراجعه کنم و عین عبارتشان را ببینم.

---

[1]. نهج‌البلاغه، (بر اساس نسخه‌ی صبحی صالح)، ص ۲۲۱.

[2]. المائده، آیه‌ی ۲۷.

[3]. الكشكول، ج ۲، ص۲۷۵-۲۷۶.

[4]. ابن‌شعبه‌ی بحرانی، تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، ج ۱، ص ۶۸.

نظر به جنس ای مصادیق حمد؛ تفاوت قید احترازی و توضیحی در فقره «بالحمد الذي ارتضاه لخلقه»

علی ای حال وقتی به مصادیق آمد، حامدین جور و واجور حمد می‌کنند. حامدی هست که نمل صغار و امثال آن در آن هست. اینجا لذا می‌گوییم جمله‌ی «نحمده بالحمد» ناظر به کدام است. «نحمده بالحمد»ای که خداوند با حمد کاری کرده، آن کار نمی‌تواند غیر از جنس حمد باشد. اگر خدا یک کاری با حمد می‌کند...؛ مثل «جعل الحمد مفاتحا»، اینجا هم «ارتضاه لخلقه» است؛ خدا حمد مخلوقین را راضی است. راضی است، یعنی خدا نظر به حمد کرده و برای خلق راضی شده است. اینجا حضرت علیه السلام کار با جنس دارند. کاری با حامدها ندارد که به چه درجه‌ای است. اما اگر تأکید روی «نحمده» باشد، یعنی الآن محور سخن حضرت علیه السلام روی حامد است، نه کاری که خداوند با حمد کرده است. کاری که الآن ما می‌کنیم. اینجا وقتی صحبت سر حامد است، قید احترازی می‌شود. «نحمد»، اما نه «نحمد»ی که لا یلیق بجنابه. «نحمده بالحمد الذی ارتضاه لخلقه».

شاگرد: با «اوجب علی نفسه» جور در می‌آید؟

استاد: بله؛ نکته‌ی خوبی است. «اوجب» می‌رساند که کاری با جنس ندارم. قبول باید از کسی صادر شود. آن هم باز مانعی ندارد. یعنی ریخت حمد، اقتضاء این را داشته است که خداوند راضی شود که بیاید. چرا؟؛ چون ریخت حمد مفاتح است. آن خطبه هم همینطور است. فرمایش شما هم آنجا می‌آید. «مفاتحا لذکره و سببا للمزید من فضله»، این برای خود حامد است، ولی برای جنس است. این جنس این کار ازش می‌آید. قرینه‌ای که ایشان می‌گویند درعین‌حال برای اظهریت خوب است.

شروع کلام با «نحمده» و اظهریت احترازیت

شاگرد: دو نکته: یکی اینکه در ابتدا که شروع کردند گوی تخیلات مخلوقین بود؛ مثلاً اگر «کان» بگویی، به آن صورت نیست، بلکه معنای دقیقی دارد. بعد از آن هم حمد است، حمدی که از خزائنش کم می‌شود ای نه. دوم هم بار معانی «ارتضاه» است که تلائم بیشتری با حالت احترازی بودنش دارد. یعنی یک چیزهایی هست که این هنوز آن مرتبه را ندارد که راضی شود.

استاد: ببینید ذیل فرمایش خوبی که اشاره کردند، من هم می‌خواهم این را تقویت کنم که در این جمله شریفه اظهر احترازیت است. به خلاف خطبه‌ی «الحمد للّٰه الذی جعل الحمد مفاتحا...». به‌خاطر اینکه اولین کلمه‌ای که شروع جمله با آن است، دخالت می‌کند. اولین کلمه، مخ یک جمله را می‌کوبد. در خطبه حضرت علیه السلام نفرمودند: «نحمده». با فعل ما شروع نشده است. با جنس شروع می‌کنند: «الحمد لله الذی جعل الحمد مفاتحا لذکره»، در آنجا خیلی روشن ذهن سراغ جنس می‌رود. اما اینجا می‌گوید «نحمده». یعنی شروع کلام سراغ «الحمد» نرفته است. بلکه سراغ فعل ما رفته است. از «نحمده» اخبار می‌کنند. وقتی شروع کلام با «نحمده» است، پس مخ خیمه ی این کلام با حامد است، نه با جنس و طبیعت «الحمد». وقتی مخ کلام با حامد کوبیده شد، «نحمده»؛ ما می‌خواهیم حامد او باشیم. وقتی ما می‌خواهیم حامد او باشیم، حال باید قید احترازی بیاوریم. ما که حامد او هستیم، می‌خواهیم او را حمدی کنیم که یلیق بجنابه. نه حمدی که ال یترضیه. پس «نحمده بالحمد» اظهر در احترازیت است. ولو منافاتی هم با دیگری ندارد. در استعمال در اکثر از یک معنا هر دوی اینها ممکن است. ولی اظهر احترازیت است.

شاگرد: «قول من عمل سواه» هم می‌تواند قرینه بر این باشد.

استاد: بله؛ درست است. یعنی بعد از اینکه حضرت علیه السلام فرمودند: «سبحانه و تعالی»، دارند دو دسته می‌کنند. یعنی قول کسی را داریم که «عبد سواه». پس ما که شروع به «نحمده» می‌کنیم، ما می‌خواهیم راه آن را نرویم. لذا احترازی می‌شود. اینها نکات خوبی است در انواع استظهار که اظهریت و ظاهریت نقش می‌دهد.

حمد مرتضی، حمد مطابق با سنت

شاگرد ۲: چند ویژگی از حمد مرتضی للخلق را می‌فرمایید؟ یعنی چگونه حمدی است که مرتضی للخلق است، آن هم به فاعلیت خدای سبحان؟

استاد: این هم نکته‌ی خیلی خوبی است. حدیثی در باب شهادتان قول و عمل هست. خیلی روایت قشنگی است. در کافی شریف هست:

> «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَ لَا قَوْلَ وَ لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَ لَا قَوْلَ وَ لَا عَمَلَ وَ لَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ»[1].

ارتضاء در این است که ما از کسانی که علمشان مطابق با واقع است، پیروی کنیم. خودمان تخیل نکنیم. «الا باصابة السنة»؛ گاهی قول و عمل و نیت هست، اما اگر اصابت به سنت نباشد، درست نیست. چرا؟؛ چون «فَعَمُوا وَ صَمُّوا» و تاهوا است. تیه است. «مَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ مِنْ عَالِمٍ صَادِقٍ أَلْزَمَهُ اللَّهُ التِّيهَ إِلَى الْعَنَاءِ»[2]؛ باید از عالم سماع داشته باشد.

علی ای حال این جور به ذهن می‌آید آن چه ارتضاه لخلقه است که یلیق بجنابه. کل حمد لایلیق بجنابه لایترضی به. چرا؟ چون خداوند متعال را به وصف شاخک دار بودن می‌کنید. خدا به این راضی است؟! این جور نیست. اگر در آن شعر هم گفته بود «تو برای وصل کردن آمدی» معنای دیگری دارد. نمی‌دانم قضیه‌ی آن درست هست یا نه. در ماثورات یادم نمی‌آید. قضیه‌ای که او به شعر درآورده – موسی و شبان - را در جایی دیده‌اید؟! معموالً بنا داشتند حدیث را بیاورند، یا نقل‌یاتی که از اسرائیلیات بوده یا در کتب السالمی بوده، نمی‌دانم. اگر چیزی باشد مقصود نحوه‌ی رفتار حضرت علیه السلام با او بود که به او تند شدند و خیلی آزرده شد. مقصود این بود. نه این‌که خدای متعال فی نفسه، لم یرتضیه لنفسه. آن‌که لایلیق بجنابه است. او هم باید در خانه‌ی پیامبر خدا برود و چیزی یاد بگیرد. لذا «ارتضاه لخلقه» و رضایت خدا در جایی است که یلیق بجنابه باشد. حمدی باشد که مناسب خدای متعال است. کدام یلیق بجنابه است؟ آن چیزی که از کسانی باشد که علمشان مطابق با واقع و نفس الامر است، نه با تخیلات.

---

[1]. شیخ کلینی، الكافي (چاپ: الاسلامية)، ج 1، ص 70.

[2]. مرحوم نعمانی، كتاب الغيبة، ج 1، ص 134.

مراتب حمد

شاگرد: این هم به نوع اعتقادات و معرفت آن شخص بر می‌گردد. یعنی هر دو در لفظ می‌گویند الحمد لله. کما این‌که به حضرت علیه السلام عرض کردند من می‌خواهم حمدی به جا بیاورم که در نهایت حمد باشد، حضرت فرمودند: بگو: الحمد لله. ولی گاهی این الحمدللّٰه را کسی می‌گوید با نگاه و وسعت معرفتی خاص، آدم معمولی هم می‌گوید. یعنی صرف لفظ آوردنش کافی نیست.

استاد: بله؛ ولی نمی‌توانیم بگوییم اگر «ارتضاه» صرف لقلقه بود، هیچ است. بله، درجایی‌که کسی معنای غلطی در ذهنش است درست است. روایاتی بود که حاج آقا زیاد تکرار می‌کردند. معلوم بود وقتی حاج آقا این را دیدند، یک التذاذی برده بودند و یادشان بود و تکرار هم می‌کردند. یکی از آنها این بود: می‌فرمودند آدم محضر حضرت علیه السلام نشست، حضرت علیه السلام فرمودند: حالت چطور است؟ گفت: خوبم. دیدی می‌گویند «جیدٌ»،«حسنٌ». حضرت علیه السلام دوباره فرمودند: حالت چطور است؟ گفت: خوبم. حضرت فرمودند: حالت چطور است؟ گفت: الحمدلله! فرمودند همین را می‌خواستم. یعنی حتی در این مکالمه‌ی ساده، چرا می‌گویی خوبم؟! شما بگو الحمدللّٰه. حاج آقا زیاد این حدیث را می‌فرمودند. حضرت علیه السلام فرمودند این را می‌خواستم. با این‌که جواب می‌داد خوبم، دوباره حضرت سؤال می‌کردند حالت چطور است. یعنی من در جواب، بهدنبال جوابی هستم که متناسب محاورات ایمانیه باشد.

قضیه‌ی دیگری هم بود که می‌گفتند. آقایی گفته بود امکاناتی نداشتم. پیاده از نجف به کربلا مشرف می‌شدم. تابستان هم بود و هوا هم حسابی گرم بود. من هم بدون وسیله و پیاده بودم. خیلی سخت گذشت. یک وقتی رسیدم نشستم و دیگر کاملاً ضعف و بی‌حالی به من دست داد. دیدم بعضی از این مرکبها دارند، می‌روند. دیدم اگر من هم از این مرکبها داشتم که خیلی خوب بود. ولی تا به ذهنم آمد که اگر من هم این مرکبها را داشتم، این جور خسته نبودم، فوری گفتم الحمدللّٰه. گفت شب در عالم خواب دیدم که یک ملکی نزدیک من آمد و یک دسّته‌ی نورانی در کف من گذاشت. گفت دستت را بگیر، آن را در کف دست من گذاشت. گفتم این چیست؟؛ گفت: این با یک الحمدللّٰه درست شده است. گفت: این مرکبها را که دیدم، درعین‌حال حمد کردم. گفتم الحمدللّٰه. می‌گوید: همین یک الحمدللّٰه تو در آن جا این‌طور چیزی را دارد. این قضیه را هم حاج آقا چندبار می‌گفتند.

شاگرد: عرض من این است که دو نفر الحمدللّٰه می‌گویند؛ یکی ارتضاه هست و دیگری نیست. یعنی لفظ یکی است و همانطوری است که معصوم علیه السلام فرموده‌اند. ولی کسی با توجه به شئونی که در نعمت هست و می‌شناسد حمد می‌کند، و یک نفر هم همینطور می‌گوید الحمدللّٰه. این عبارت حضرت علیه السلام اشاره به آن هم دارد؟

استاد: بله؛ یعنی آن حمدهایی که خداوند متعال باطن ملکوتی‌اش را نمی پسندد. ای خود او هم ... . در اینجا شوخی‌هایی هم هست. آقای ... هر سال هم تکرار می‌کردند. یک گونی آردی را روی الاغی گذاشته بود و از روی نهری در می‌شد. در نهر یک سنگی زیر پای الاغ رفت و افتاد. گونی آرد هم در نهر رفت. بعد سر را بالا کرد و گفت الحمدللّٰه. بعد هم یک چیز دیگری گفت! آن هم شوخی‌هایی در این باب است. آن جمله را باید از خود علمایی که می‌گفتند با همان ملاحت خودشان بشنوید. من نمی‌گویم.

تفاوت ارتضی و قبول حمد، تفاوت بین انشاء و امتثال

شاگرد: سؤال دیگر این است که «ارتضاه لخلقه» تفاوتش با «وأوجب قبوله علی نفسه» در چیست؟ «ارتضاه» یعنی پسندید و قبول کرد؟ بعد قبول حمد به چه معنا است؟

استاد: شاید چیزی که در نماز میخوانیم همین باشد. در رکوع وقتی سر بر میداریم چه میگوییم؟ «سمع اللّٰه لمن حمده». این دعا است؟ اخبار است؟ انشاء است یا اخبار است؟ «سمع اللّٰه لمن حمده»؛ من حمد خدا کردم و خدا هم شنید. دارم خبر میدهم. یا نه، میگویم «سمع اللّٰه»، یعنی خدا بشنود. این بشنود یعنی قبول کند. دعا میکنم. گاهی ما حمد میکنیم و خدا نمیشنود. یعنی بلاتشبیه اگر بخواهد گوش بدهد، اصلاً به این حمد گوش نمیدهد. این دعا است یا اخبار؟ مواضعی هست که جملات تاب هر دو را دارد. از جاهای زیبای زبان عربی مواضعی است که بین اخبار و دعا است. خُب در اینجا «اوجب» به چه معنا است؟ یعنی «ارتضاه لخلقه و سمعه». وقتی هم حمد میکند به حمد آنها گوش میدهد. «اوجب قبوله علی نفسه»، اینکه از آنها میپذیرد.

شاگرد: تفاوت «ارتضاه» با «قبوله» در چیست؟ چون «حمد مرتضی» یعنی حمد مقبول.

استاد: بین آنها یک امتثال محقق است. «بالحمد الذی ارتضی اتیانه قبل الاتیان»؛ مثل انشاء حکم شرعی است. «ارتضاه لخلقه»؛ از حیث حکم استحباب دارد، وجوب دارد. بعد وقتی امتثال آمد، «اوجب قبوله»؛ آن چیزی را که امتثال کردهاند، قبولش را بر خودش واجب میکند. پس این دو جمله برای دو مرحله قبل از امتثال و بعد از امتثال است. عالم ملاک، عالم بعد از امتثال و ترتب اثر است. ارتضاه لنفسه، برای فضای ملاک است. «اوجب قبوله» فضای ترتب اثر است. حضرت علیه السلام هر دوی اینها را بیان میکنند.